



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ مهر ۱۴۰۲

موضوع کلی: اقسام قطع

مصادف با: ۱۵ ربیع الاول ۱۴۴۵

موضوع جزئی: بررسی امکان اقسام قطع موضوعی - کلام محقق اصفهانی در عدم امکان

دو قسم - بررسی کلام محقق اصفهانی در عدم امکان دو قسم - بررسی کلام محقق اصفهانی

- پاسخ اول - پاسخ دوم

جلسه: ۲

سال پانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم قطع به انقسامات مختلف، دارای اقسامی می‌شود. ابتدا به قطع طریقی و موضوعی و قطع موضوعی هم، به قطع موضوعی به نحو تمام الموضوع و به نحو جزء الموضوع تقسیم می‌شود. هر یک از این دو نیز منقسم نیز می‌شوند به قطع علی نحو الصفیة و قطع علی نحو الطریقیة و الکاشفیة. این هم تقسیم می‌شود به کشف تام یا مطلق کشف، ولو کشف ناقص.

بررسی امکان اقسام قطع موضوعی

از این تقسیمات پنج قسم پدید آمد. اکنون بحث در این است که آیا همه این اقسام امکان دارند و هیچ محذور عقلی در آنها نیست یا اینکه بعضی از این اقسام عقلا ممتنع هستند و محذور دارند.

قطع طریقی که هیچ محذوری ندارد. مباحثی هم که تا به حال داشتیم پیرامون قطع طریقی بود؛ اما در مورد قطع موضوعی این بحث وجود دارد. قطع طریقی نه امکانش و نه وقوعش محل بحث نیست؛ ولی امکان بعضی از اقسام قطع موضوعی مورد اشکال قرار گرفته است.

کلام محقق اصفهانی در عدم امکان دو قسم

محقق اصفهانی دو قسم از اقسام قطع موضوعی را ممتنع می‌داند و معتقد است امکان ندارند.

ایشان می‌گوید قطع موضوعی بر وجه صفتیت به هر دو قسمش امکان ندارد، چه به نحو تمام الموضوع باشد و چه به نحو جزء الموضوع.

مثالها حتماً خاطرتان است، قطع موضوعی به وجه صفتیت علی نحو تمام الموضوع مثالش این بود «اذا قطعت بخمریه شیء فیحرم علیک کذا» اینکه تمام الموضوع، قطع باشد و قطع نیز به عنوان صفتیت اخذ شده باشد، یعنی به عنوان یک صفتی از اوصاف نفس، اگر در افق نفس مکلف یقین به خمریت چیزی پیدا شد، پس اینچنین است.

قطع موضوعی به وجه صفتیت، به نحو جزء الموضوع مثل اینکه بگوید «اذا قطعت بخمریه شیء و هو فی الواقع خمر فیحرم علی الکذا».

عرض شد اینکه وجه صفتیت در قطع مورد نظر باشد یا طریقیت این دیگر تابع لحاظ جاعل است، یا این را از لسان دلیل می‌فهمیم یا خودش تصریح می‌کند که اگر قطع را به نحو تمام الموضوع در دلیل اخذ کرده، این منظورش کدام قطع است؟ قطع علی وجه

الصفیة است یا وجه علی الکاشفیه است؟ این را باید از لسان دلیل یا دلیل دیگری به دست بیاوریم که منظور جاعل کدام است؟ حال صرف نظر از اینکه ما چگونه این را بفهمیم و کشف کنیم اصلا ایشان می‌گویند این ممکن نیست.

به هر حال محقق اصفهانی می‌فرماید قطع به نحو صفتیت در موضوع قابل اخذ نیست، زیرا بین قطع و کاشفیت و طریقت نمی‌توان تفکیک کرد، قطع چیزی جز کاشفیت نیست. اگر قطع و کاشفیت دو مقوله جدا از هم بودند می‌توانستیم قطع را بدون جهت کشف و کاشفیت در نظر بگیریم و موضوع قرار دهیم، حال یا به نحو تمام الموضوع یا به نحو جزء الموضوع؛ اما وقتی این دو عین هم هستند، منطبق بر هم هستند، چطور می‌توانیم یک عنوان را از عنوان دیگر جدا کنیم؟ مثل این می‌ماند که بخواهیم انسان را بدون جهت انسانیت در نظر بگیریم. آیا امکان دارد کسی انسان را موضوع حکم قرار دهد ولی انسانیت را از آن جدا کند، بگوید «کل انسان یجب علیه العبادة» هر انسانی بر او واجب است که عبادت کند لکن جهت انسانیت را سلب کند بگوید این انسان دارای دو حیث است، یک حیث انسانیت است و یک حیث حیوانیت است یا اعم آن؛ آنچه که موضوع قرار گرفته است انسان است با الغاء جهت انسانیت، این اصلا ممکن نیست شما اگر انسان را از جهت انسانیت بتوانید جدا کنید می‌توانید انسان را بدون این حیثیت لحاظ کنید. اینها از هم قابل تفکیک نیستند. پس شما نمی‌توانید هیچ‌جا انسان را موضوع قرار دهید و در عین حال ادعا کنید آنچه که موضوع قرار گرفته است انسان است بدون جهت انسانیت، این ممتنع است زیرا انسان بدون انسانیت معنا و مفهوم ندارد، قطع نیز همینطور است، قطع نمی‌تواند از آن جهت کاشفیت و طریقت جدا شود. قطع یعنی اینکه چراغ را برای ما روشن کند و ما همه چیز را ببینیم، معنای یقین این است. قطع چیزی جز جهت کاشفیت و طریقت نیست.

با این حال آیا می‌توانیم قطع را از حقیقت خودش تهی کنیم و بگوییم ما قطع را علی وجه کاشفیه موضوع قرار نمی‌دهیم، بلکه علی وجه الصفیة موضوع قرار می‌دهیم، یعنی به عنوان یک صفتی از اوصاف قائم به نفس؟ اصلا این شدنی نیست شما هر چه تلاش کنید نمی‌توانید قطع را از جهت کشف و کاشفیت و طریقت جدا کنید، این ممتنع است.

پس قطع موضوعی علی وجه کونه تمام الموضوع او جزء الموضوع ممتنع است. نمی‌شود قطع را موضوع یک حکم قرار دهیم علی وجه الصفیة، به عنوان صفت قائم به نفس، جهت کشف را کنار بگذاریم، این مثل جدا کردن انسان از انسانیت است، جدا کردن قطع از کاشفیت و ملاحظه صفتیت، اصلا ممتنع است، همانطور که انسان را نمی‌شود از انسانیت تفکیک کرد قطع را از کاشفیت نمی‌شود تفکیک کرد. لذا ایشان می‌گویند این دو قسم از اقسام قطع موضوعی ممتنع است.^۱

البته یک قسم دیگر را هم محقق نایینی ادعای امتناع آن را کرده و آن هم جایی است که قطع موضوعی علی وجه طریقیه و کاشفیت اخذ شود ولی به نحو تمام الموضوع؛ یعنی موضوع حکم، عبارت از قطع باشد. یعنی خود مقطوع به کنار رود و صرفا قطع به ما هو قطع و به این دلیل که طریق و کاشف از واقع است موضوع حکم قرار بگیرد. این چرا مشکل دارد؟ امتناع این قسم به چه دلیل است؟ این یک محذور دیگری دارد که اشاره می‌کنیم.

بررسی کلام محقق اصفهانی

این اشکال مورد توجه قرار گرفته و تلاش کردند به این اشکال پاسخ دهند. عده‌ای هم به نوعی در مسئله تفصیل دادند که بعدا به آن اشاره می‌کنیم.

^۱ نه‌ایه الدرایه، ج ۳، ص ۴۶.

پاسخ اول

بعضی مثل محقق خوبی در مقام پاسخ به اشکال محقق اصفهانی می‌گویند درست است قطع از جهت کاشفیت و طریقت قابل انفکاک نیست. ایشان این را می‌پذیرد، کأنه قبول می‌کند که ما نمی‌توانیم کاشفیت را از قطع جدا کنیم همانطور که انسانیت را از انسان نمی‌توانیم جدا کنیم. ولی در مقام لحاظ، مولا می‌تواند این کار را بکند. به عبارت دیگر نمی‌خواهیم این خصوصیت را از قطع سلب کنیم، می‌گوییم قطع در این قضیه موضوع قرار گرفته ولی نه از جهت کاشفیت و طریقت، بلکه از جهت اینکه نفس انسانی بر آن تکیه کرده است، از این باب که انسان حالت رکون پیدا می‌کند به سبب قطع، یعنی وقتی آن صفت در انسان حاصل می‌شود موجب رکون و آرامش نفس می‌شود. چه اشکالی دارد در قضیه، قطع به این صورت مورد توجه و لحاظ قرار بگیرد و موضوع در قضیه واقع شود.

پس پای لحاظ در میان است، ما می‌گوییم قطع ضمن این که کاشف است و ما نیز نمی‌توانیم آن را از جهت طریقت و کاشفیتش جدا کنیم و بین آنها تفکیک کنیم ولی این جهت لحاظ نمی‌شود. جاعل فقط آن حیث رکون النفس، الیها را مورد نظر قرار می‌دهد. پس پاسخ محقق خوبی به این اشکال این است که در مقام لحاظ می‌توانیم این واقعیت را از یک جهتش جدا کنیم و با یک جهت دیگرش لحاظ کنیم. مثلاً انسان به حسب مقام واقع از انسانیت جدا نیست، ولی آیا نمی‌تواند انسان در یک قضیه‌ای موضوع واقع شود ولی این حیثش لحاظ نشود بلکه حیث حیوانیتش لحاظ شود و این البته تابع حکمی است که روی این قضیه قرار می‌دهند، ما وقتی می‌گوییم «الانسان ماش» انسان راه می‌رود، خب حیوان هم راه می‌رود، اگر «ماش» بودن را بر انسان حمل کنیم اینجا لازم است که آن جهت انسانیت را در نظر بگیریم؟ نه هیچ ضرورت و لزومی ندارد پس این پاسخ قابل قبول است که ما می‌توانیم بین مقام لحاظ و مقام واقعیت فرق بگذاریم. واقع همانی است که محقق اصفهانی فرموده اما در مقام لحاظ انسان می‌تواند قطع را از آن حیثیت کاشفیت و طریقتش جدا کند.

پاسخ دوم

پاسخ دوم که به عنوان یک اشکال مبنایی شناخته می‌شود این است که ما در اصل اینکه قطع و کاشفیت و طریقت نسبتشان مثل انسان و انسانیت باشد اشکال می‌کنیم. بله انسان و انسانیت ممتنع است از هم تفکیک شوند، زیرا انسان و انسانیت عین هم هستند، انسان چیزی جز انسانیت نیست، اما قطع اینچنین نیست، قطع عین کاشفیت و طریقت نیست، اگر خاطرتان باشد ما سال گذشته درباره قطع و آثاری که قطع دارد بحث‌هایی داشتیم، کاشفیت و طریقت عین قطع نیست، از آثار قطع است. اگر یادتان باشد یک بحثی بود، برخی معتقد بودند که کاشفیت و طریقت لازم ماهیت قطع است، محقق نایینی عقیدشان این بود که مثلاً کاشفیت نسبت به قطع مثل زوجیت نسبت به اربعه است، عدد چهار یک حقیقتی دارد و یک خصوصیات و آثاری، زوج بودن و عدد چهار بودن عین هم نیستند اما از هم جدا شدنی نیستند. زیرا زوج بودن، لازم ماهیت عدد چهار است. این نظر محقق نایینی بود. ما گفتیم این مورد قبول نیست بین کاشفیت و طریقت و قطع چنین رابطه‌ای نیست. پس کاشفیت و طریقت نه عین قطع است و نه لازم ماهیت قطع، بله لازمه وجود آن است.

اگر این باشد چه اشکالی دارد ما در مقام قرار دادن قطع به عنوان موضوع آن را از این حیث منفک کنیم؟ هیچ محذور و امتناعی به دنبال نخواهد داشت. این نیز پاسخ دوم و اشکال مبنایی که به کلام محقق اصفهانی وارد می‌شود.

بحث جلسه آینده

اینجا یک نظر دیگری مطرح شده است که به نوعی تفصیل در مسئله است. آمدند بین قطع موضوعی علی وجه الصفتیه تفکیک کردند و گفتند ما دو قسم داریم؛ در یک قسمش ممتنع است و در یک قسمش ممتنع نیست. این برخ خلاف نظر محقق اصفهانی است، طبق نظر محقق اصفهانی به طور کلی اخذ قطع علی وجه الصفتیه چه به نحو تمام الموضوع و چه به نحو جزء الموضوع ممکن نیست؛ اصلاً امکان ندارد و ممتنع است که بخواهد قطع در موضوع قضیه‌ای به عنوان جزء یا تمام الموضوع اخذ شود. اما از برخی کلمات به دست می‌آید که قطع علی وجه الصفتیه دو قسم دارد؛ در یک قسمش ممتنع است و در یک قسم ممتنع نیست. یعنی تفصیل در مسئله وجود دارد.

پس یک نظر این است که همه این اقسام ممکن است، یعنی قطع موضوعی علی وجه الصفتیه می‌تواند موضوع قرار بگیرد.

یک نظر این است که این ممکن نیست این دو قسم امکان ندارد.

نظر سوم تفصیل است.

«والحمد لله رب العالمین»